

مقوله «اتباع» در لغت‌نامه دهخدا (یک بررسی مجدد)

بهروز محمودی بختیاری^۱، فرزانه تاج‌آبادی^{۲*}

۱. استادیار هنرهای نمایشی و موسیقی، دانشکده هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، تهران، ایران
۲. دانشجوی دکتری گروه زبان‌شناسی همگانی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

پذیرش: ۱۳۹۰/۸/۱۵

دریافت: ۱۳۹۰/۴/۱۷

چکیده

لغت‌نامه‌ها از اساسی‌ترین معیارها در آموزش و پژوهش زبانند، لذا انتظار می‌رود عاری از هرگونه اشکال باشند. با این وجود به نظر می‌رسد که در تعیین مقوله‌های واژگانی تعداد قابل توجهی از واژه‌های موجود در لغت‌نامه‌های فعلی، تناقض و ناهماهنگی‌هایی وجود دارد. در این مقاله به بررسی بحث اتباع در مدخل‌های واژگانی لغت‌نامه دهخدا می‌پردازیم؛ بدین منظور، پس از تعریف فرایند اتباع و مشخصه‌های آن در زبان فارسی، تمامی مدخل‌هایی را که در لغت‌نامه دهخدا برای آن‌ها ساخت اتباع در نظر گرفته شده، استخراج شده و با تکیه بر تعاریف زبان‌شناختی ارائه‌شده برای ساخت اتباع، هر یک مورد بررسی قرار گرفته است. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که در لغت‌نامه دهخدا، مداخل واژگانی دارای عنوان اتباع، در برخی موارد با یکدیگر تناقض دارند و از دیدگاه زبان‌شناسی، بعضی از آن‌ها را اساساً نمی‌توان اتباع در نظر گرفت. یکی از اهداف این مقاله، تأکید بر این نکته است که برای تحلیل‌داده‌های زبان فارسی، باید به ویژگی‌های زبانی آن‌ها توجه کرد و نباید به انگاره‌های طرح‌شده در زبان‌های دیگر استناد کرد و همچنین در تعیین مقوله کلمات، باید مفاهیم دستوری سنتی را از مفاهیم زبان‌شناختی متمایز کرد.

واژگان کلیدی: صرف، اتباع، جفت‌های واگشت‌ناپذیر، لغت‌نامه دهخدا.

۱. مقدمه

یکی از مهم‌ترین ایراداتی که در لغت‌نامه‌های زبان فارسی به چشم می‌خورد، وجود تناقض و ناهماهنگی در تعیین مقوله نحوی یا واژگانی تعداد قابل توجهی از کلمات قاموسی است (کریمی دوستان، ۱۳۸۶: ۱۸۷) که به نظر می‌رسد ریشه در عدم شناخت ماهیت و نقش اصلی این واژه‌ها در زبان فارسی امروز داشته باشد. «اتباع» که یکی از زیرمجموعه‌های بحث

ساختواژی تکرار است، از جمله مقولات واژگانی است که در مدخل بعضی از کلمات قاموسی لغت‌نامه‌ها دیده می‌شود و با توجه به گرایش کم‌نظیر زبان فارسی به آن (ذاکری، ۱۳۸۱: ۱۳۱)، بررسی صحت و سقم تعیین این مقوله در مدخل کلمات لغت‌نامه‌ها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. هدف این تحقیق، بررسی مقوله اتباع در مدخل‌های واژگانی لغت‌نامه دهخدا به عنوان معتبرترین فرهنگ لغت مورداستفاده پژوهشگران زبان فارسی است. بدین‌منظور، پس از بیان مقدمه‌ای کوتاه، معرفی موضوع و ارائه پژوهش‌های پیشین در این زمینه، داده‌های گردآمده از لغت‌نامه دهخدا مورد بررسی قرار می‌گیرد. مهم‌ترین سؤالاتی که در این تحقیق به آن‌ها پاسخ داده خواهد شد، عبارت‌اند از:

۱. آیا تخصیص مقوله اتباع به مدخل‌های واژگانی در لغت‌نامه دهخدا، بر اساس ملاک‌های زبان‌شناختی انجام شده است؟
۲. آیا می‌توان برای همه واژه‌های زبان فارسی، صورت اتباعی در نظر گرفت؟

۲. روش تحقیق

داده‌های این تحقیق (یعنی تمامی مدخل‌هایی که برای آن‌ها ساخت اتباع در نظر گرفته شده) از چاپ اول لغت‌نامه دوجلدی (متوسط) دهخدا (۱۳۸۵) جمع‌آوری شده و سپس با تکیه بر تعاریف زبان‌شناختی ارائه‌شده برای ساخت اتباع، صحت به‌کارگیری این مقوله در مدخل کلمات ذکرشده مورد بررسی قرار گرفت. در ادامه با استفاده از این پیکره زبانی و با محاسبه فراوانی استفاده از مقوله اتباع در مدخل کلمات، گرایش حروف مختلف به سمت این فرایند تحلیل شد؛ به عبارت دیگر، در این تحقیق علاوه بر تحلیل کیفی، از بررسی کمی داده‌ها، یعنی محاسبه بسامد مؤلفه‌ها نیز استفاده شده است.

۳. تکرار، اتباع، مهمل: تعاریف

تکرار از جمله فرایندهای ساختواژی است که در بسیاری از زبان‌ها وجود دارد. به تعبیری ساده، تکرار، فرایندی است که بخشی از واژه پایه یا کل آن را تکرار کرده و به پایه متصل می‌کند. تکرار می‌تواند پیش‌تکرار^۱ یا پس‌تکرار^۲ باشد (Haspelmath, 2002: 24)؛ مانند نمونه‌های فارسی «پل و پخت، دک و دهن» و «کتاب متاب، ندید بدید». با توجه به اینکه اتباع‌سازی در زیرمجموعه فرایند تکرار قرار می‌گیرد، تعاریف متعدّد

موجود برای آن را باید ذیل همین مفهوم در آثار دست‌نویسان و زبان‌شناسان جست، از جمله آثار زیر:

مشکور، صادقی، شریعت، انوری و احمدی‌گیوی از ساختی موسوم به اتباع نام برده‌اند که در تداول عوام از ترکیب اسم یا صفت با هم‌وزن‌های بی‌معنی ساخته می‌شود و مهمل نام دارد. به اعتقاد آن‌ها افزودن لفظی مهمل و بی‌معنی به دنبال اسم یا صفت برای تأکید یا گسترش معنی پایه و یا بیان نوعی مفهوم جنس و قسم است (مشکور، ۱۳۴۹: ۲۲؛ صادقی، ۱۳۵۸: ۱۴۶؛ شریعت، ۱۳۶۶: ۱۹۶ و انوری و احمدی‌گیوی، ۱۳۷۰: ۱۰۱).

کلباسی در تعریف اتباع، آن را گروهی از کلمات مرکب می‌داند که از دو جزء اصلی یا «پایه» و دوم یا «تابع» تشکیل شده‌اند که یکی از این اجزاء یا بی‌معنی است و یا در غیر معنی اصلی خود به کار می‌رود. بین دو جزء پایه و تابع، عنصر پیوندی «و» به صورت بالفعل یا بالقوه وجود دارد. وی این کلمات را به دو دسته پایه-تابع و تابع-تابع تقسیم می‌کند و معتقد است که پایه معمولاً اسم، صفت و اسم صوت است و تابع معمولاً با آن شباهت آوایی دارد (کلباسی، ۱۳۵۸). از سوی دیگر، ذاکری در تعریف مشابهی، مهمل (تابع) را لفظی می‌داند که همراه با کلمه‌ای دیگر برای تأکید معنی آن آورده می‌شود و در نفس خود یا بی‌معنی است و یا معنای متناسب با معنای کلمه مذکور ندارد (ذاکری، ۱۳۸۱: ۱۶). منظور از بی‌معنی، این است که آن لفظ در زبان فارسی برای هیچ معنای خاصی وضع نشده است و بنابراین اصلاً به تنهایی به کار نمی‌رود. هر دو تعریف، کلمات مهمل را کلمات ساخته‌شده از طریق فرایند تکرار ناقص می‌دانند و لفظ مهمل را به علت بی‌معنایی بخش مکرر، به آن اطلاق می‌کنند.

۴. پیشینه تحقیق

پیش از آنکه به بررسی مطالعات صورت‌گرفته در این زمینه بپردازیم، تاریخچه مختصری از اتباع را مرور خواهیم کرد.

۴-۱. تاریخچه اتباع

در باره تاریخچه اتباع، ذاکری می‌نویسد که انواع اتباع در نظم و نثر فارسی از قرن چهارم به بعد دیده شده که در ابتدا بسیار اندک بوده و سپس به تدریج افزایش یافته است (همان: ۱۴۰-۱۴۴). اتباع به معنی دقیق کلمه در زبان‌های ایرانی کهن و میانه و حتی در فارسی دری در آغاز وجود نداشته است و بعدها شاید در ابتدا به تقلید از عربی و سپس به تبعیت از ترکی

پیدا شده و گسترش یافته است. اتباع مهمل در ایرانی باستان یا ایرانی میانه دیده نمی شود و شاید بتوان گفت که پیدایش انواع اتباع در فارسی نو، بعد از اسلام بوده است و نشانی از آن‌ها در زبان‌های ایرانی پیش از اسلام نیست.

اینکه اصطلاح اتباع از چه زمانی در فارسی به‌کاررفته است، جای تأمل دارد. در قدیمی‌ترین فرهنگ لغت فارسی موجود، یعنی *لغت‌نامه‌ی اسدی طوسی* معروف به *لغت فرس* و نیز فرهنگ‌لغت‌هایی مانند *فرهنگ جهانگیری*، *فرهنگ رشیدی*، *فرهنگ سروری* و *برهان قاطع* به این کلمه برمی‌خوریم؛ برای نمونه، مداخل زیر از *برهان قاطع* (به تصحیح دکتر معین)، صراحتاً به اتباعی بودن ساخت این کلمات اشاره کرده‌اند:

«مکست»: بر وزن شکست، اتباع و مهمل شکست (ص ۲۷-۲۰)؛ «تاسه‌واسه»: بر وزن کاسه ماسه، اتباع به معنای اضطراب (ص ۴۶۰)؛ «تهی و تهک»: بر وزن زمی و فلک، اتباع به معنای برهنه و عریان (ص ۵۳۹)؛ «شور و مور»: بر وزن کور و مور، از اتباع است به معنای شوم و ضعیف (ص ۱۳۰۸) و «غار و غور»: بر وزن مار و مور، اتباع است به معنای هرج و مرج (ص ۱۳۹۶).

۲-۴. پژوهش‌های انجام شده در زبان فارسی

پژوهش‌های انجام‌شده در مورد ساخت اتباع در زبان فارسی، انگشت‌شمارند:

ذاکری به بررسی اتباع در فارسی پرداخته است، اما دسته‌بندی‌ها و تعاریف وی از اتباع منطبق بر نظریه‌ی زبان‌شناختی مشخصی نیست و در برخی از موارد مفاهیمی را با یکدیگر خلط کرده است؛ برای نمونه مواردی مانند «زاد و ولد»، «دروغ و دغل» و «سفت و سخت» را که حاصل ترکیب اجزای معنی‌دار هستند، در طبقه‌ی اتباع قرار داده است (همان: ۱۳). این تحقیق کاملاً سنتی، در ارائه‌ی بسیاری از مفاهیم، به تعاریف دستوری زبان عربی متوسل شده است. وی در مورد معنای اتباع آورده است که غرض از اتباع، عمدتاً یکی از این موارد است: الف. افاده‌ی معنی تکرار یا تعدد برای تفهیم مطلب و اصرار بر آن؛ ب. آوردن لواحق و ضمائیم یک مفهوم به آن؛ ج. افاده‌ی معنی کمال و تمامیت یا اطلاق و عدم قید و شرط برای محکم‌کاری؛ د. افاده‌ی معنی شدت و سختی یا حداکثر و حد اعلای چیزی؛ ه. افاده‌ی معنی زیاد بودن و فراوانی و تداوم؛ و. افاده‌ی معنی نامطلوب بودن و ز. افاده‌ی گونه‌گونی و تنوع توزیع (همان: ۶۵-۶۶).
 ذاکری برای این موارد توضیحی نمی‌دهد و به جز دو سه مورد، مثالی هم ارائه نمی‌کند. وی همچنین اتباع اهمالی را به سه دسته‌ی مطرف، متوازی و متوازن تقسیم می‌کند (همان: ۷۹) و در ادامه، انواع مختلف هر یک از این موارد را برمی‌شمرد.

مطالعه این فرایند واژه‌سازی با رویکردی زبان‌شناختی را می‌توان در آثار زیر مشاهده کرد:

کلباسی به بررسی کلماتی با ساختار اتباع پرداخته و آن‌ها را به دو دسته پایه-تابع و تابع-پایه تقسیم می‌کند. وی در ادامه، گروه اول را که به شکل پایه-تابع است به چند زیرشاخه تقسیم می‌کند:

۱. گروهی که تفاوت پایه و تابع آن‌ها در همخوان آغازی است؛ مانند خبرمیر، بقال چقال؛
۲. گروهی که تفاوت پایه و تابع آن‌ها در واکه است؛ مانند تق و توق، هان و هون؛
۳. گروهی که تفاوت پایه و تابع آن‌ها در همخوان و واکه آغازی است؛ مانند هارت و پورت، بزک و دوزک؛
۴. گروهی که تفاوت پایه و تابع آن‌ها در دو همخوان آغازی است؛ مانند قرارمدار؛
۵. گروهی که در آن‌ها همخوان آغازی پایه و تابع یکسان است؛ مانند پخش و پلا (کلباسی، ۱۳۵۸).

وی همچنین گروه دوم را که به شکل تابع-پایه است به زیربخش‌هایی زیر تقسیم می‌کند:

۱. گروهی که تفاوت پایه و تابع آن‌ها در همخوان آغازی است؛ مانند شر و ور؛
 ۲. گروهی که تابع آن‌ها از همخوان آغازی پایه به اضافه یکی از نیمه‌جاهای ak, ek, am, ar, al, at ساخته شده‌اند؛ مانند دک و دنده، نک و نال، کت و کلفت، گل و گشاد، آت و آشغال، آل و ادویه، بر و بچه، دم و دستگاه؛
 ۳. گروهی که تنها همخوان آغازی پایه و تابع یکسان است؛ مانند دار و دسته.
- صفوی معتقد است «اتباع از نظر واجی عبارت است از یک زنجیره زبانی که از دو یا چند زنجیره کوچکتر ساخته شده است» (۱۳۵۸: ۵۶). در میان این زنجیره‌های کوچکتر، واژه-بست /o/ به صورت اختیاری می‌تواند آورده شود. قسمت تابع در زنجیره‌ها به صورت جداگانه آورده نمی‌شود، زیرا به این شکل معنی ندارد، بلکه معنی آن تحت تأثیر همنشینی با زنجیره دیگری به نام متبوع، ظاهر می‌شود. ممکن است زنجیره تابع با صورتی دیگر هم‌آوا یا هم‌نویسه باشد و نباید آن‌ها را یکی دانست.

براین اساس می‌توان ساخت اتباع را به صورت زیر ارائه کرد:

اتباع ← تابع + متبوع	تابع ← مهمل (بدون واژه‌بست /o/)
اتباع ← متبوع + تابع	تابع ← مطلق (با واژه‌بست /o/)



وی تعریفی را که دست‌نویسان سنتی از اتباع داشته‌اند، در یک قاعده چنین خلاصه می‌کند:

متبوع	تابع
$[c_1]$	$[c_2]$
$c_1 \neq m$	$c_2 = m$
$c_1 = m$	$c_2 = m$

البته وی بیان می‌کند که در چنین مواردی استثناهای زیادی وجود دارد و تعاریف بالا از توجیه آن عاجز است؛ مانند جارو پارو، روده‌پوده، قاطی‌پاتی، شلوغ‌پلوغ، قیلی‌ویلی، جغله‌پغله، غلط‌غلوط.

سپس وی قاعده دقیق‌تری ارائه می‌دهد:

ساخت هجایی اتباع	ساخت هجایی متبوع
$c_2 \rightarrow m$	$c_1 \not\rightarrow m$
$c_2 \rightarrow p$	$c_1 \rightarrow m$

صفوی معتقد است که اتباع برای دو منظور به کار می‌رود:

۱. تابع برای تأکید متبوع است؛ مانند ولنگ واز، قدیم‌ندیم؛
۲. تابع برای تعمیم متبوع است؛ مانند کتاب‌مقاب، مدادپداد.

از جمله نکات مهمی که وی به آن اشاره می‌کند این است که بسامد وقوع اتباع در حدّ واژه‌هایی است که حداکثر سه هجا دارند. برای یک واژه چهارهجایی بسیط، تابعی در زبان فارسی دیده نمی‌شود، زیرا چنین چیزی مغایر با اصل کم‌کوشی در زبان است؛ به همین دلیل ترکیب هجایی اتباع را به صورت یک فرمول کلی چنین ارائه می‌دهد:

$$(cv(c)) - (cv(c)) - cv(c(c)) - (o) (cv(c)) - (cv(c)) - (cv(c)) - cv(c(c))$$

و در نهایت یک فرمول کلی برای اتباع مهمل در نظر می‌گیرد:

$$\text{word} + \left\{ \left[\text{Re } p. - (\#C) \right] + \left\{ \begin{array}{l} + \text{stop} \\ \# \\ + \text{lab} \\ - \text{voice} \\ + \text{nasal} \\ \# \\ + \text{lab} \end{array} \right\} / \left\{ \begin{array}{l} \#C \\ + \text{nasal} \\ + \text{lab} \\ \#C \\ - \text{nasal} \\ - \text{lab} \end{array} \right\} \right\}$$

سبزعلی به بررسی ساختمان اتباع در زبان فارسی با توجه به عوامل زبانی و غیرزبانی می‌پردازد. وی بیان می‌کند که بررسی محل تولید همخوان‌ها نشان می‌دهد که همخوان‌ها با جایگاه‌های تولیدی متفاوت، می‌توانند نقش متفاوتی در پذیرش تابع با همخوان آغازی /p/ ایفا کنند (صفوی، ۱۳۵۸: ۵۹). همخوان‌های لثوی - کامی بیشترین گرایش و همخوان‌های دولبی کمترین گرایش را به پذیرش تابع با همخوان آغازی /p/ دارند. از نظر نحوه تولید نیز همخوان‌های خیشومی بیشترین و همخوان‌های سایشی و انفجاری، کمترین گرایش را به پذیرش تابع با همخوان آغازی /p/ دارند. در این میان همخوان لثوی خیشومی /n/ بیشترین تمایل و همخوان دولبی انفجاری /b/ کمترین تمایل را دارند. علاوه بر این همخوان‌هایی که با مکانیسم باز تولید می‌شوند، نسبت به آن‌هایی که با مکانیسم بسته تولید می‌شوند، گرایش بیشتری به پذیرش تابعی با همخوان آغازی /p/ دارند. او معتقد است نه تنها همخوان اول هر واژه، بلکه همخوان‌های بعدی نیز می‌توانند در پذیرش تابع یا همخوان آغازی /p/ نقش داشته باشند. در میان واژه‌ها نیز واژه پسین متوسط /o/ بیشتر از دیگران گرایش به پذیرش چنین تابعی دارد. وی همچنین نقش عوامل غیرزبانی را در کاربرد ساختمان اتباع مورد مطالعه قرار داده است و عواملی مانند سن، تحصیلات و جنسیت را در آن دخیل می‌داند (سبزعلی، ۱۳۷۹: ۱۶۹-۱۷۰). نتیجه تحقیق وی نشان‌دهنده موارد زیر است:

۱. افراد بی‌سواد در گونه زبانی خود بیشتر از ساخت اتباع استفاده می‌کنند؛
۲. در گروه‌های سنی بالاتر، بسامد وقوع ساخت اتباع بیشتر است؛
۳. بسامد وقوع تابع با همخوان آغازی /p/ در گونه زبانی مردان بیشتر از گونه زبانی زنان است، در صورتی‌که بسامد وقوع تابع با همخوان آغازی غیر از /p/ و /m/ در گونه زبانی زنان بیشتر است؛
۴. مردان در مقایسه با زنان کمتر از ساخت اتباع استفاده می‌کنند؛

۵. بسامد وقوع تابع با همخوان آغازی غیر از /m/ و /p/ تنها در گونه زبانی افراد بی‌سواد به چشم می‌خورد (همان).

مشیری نیز به تعریف اتباع، انواع آن و الگوهای ساختاری مرتبط با آن می‌پردازد. او معتقد است که اتباع‌سازی در زبان فارسی فرایندی فعال است و اهل زبان هر جا که لازم باشد، حتی برای کلمات جدید و کلمات فرنگی نیز تابع می‌سازند؛ مانند دکتر مکر، بوتیک موتیک و تئاتر مئتر (۱۳۷۹: ۹). وی اتباع را به پنج دسته تقسیم می‌کند:

۱. تابع مهمل و متبوع معنی‌دار:

وی هفت شیوه متفاوت برای ساخت تابع مهمل ارائه می‌دهد؛ تبدیل صامت (کار و بار)، تبدیل مصوت (قال و قیل)، ادخال صامت (آت و آشغال)، تابع «-ili» (چرب و چیلی)، تابع «-tule» (کج و کوله)، تابع «-la:» (پرت و پلا) و تابع «-lang» (واژ و ولنگ).

۲. تابع و متبوع مهمل:

از طریق تبدیل صامت (آش و لاش) یا تبدیل مصوت (هله هوله) به دست می‌آیند.

۳. تابع و متبوع معنی‌دار:

این گروه را در پنج مقوله مترادف‌ها (بار و بندیل)، متضادها (نام و ننگ)، نامرتبها (آسمان و ریسمان)، هم‌حوزه‌های معنایی (فیل و فنجان) و همسان‌ها (آلاخون و الاخون) طبقه‌بندی می‌کنند.

۴. تابع پاسخ‌گونه: بله-بله و بلا.

۵. اتباع‌شدگی عامیانه: (دل و دزدی)

البته شایان ذکر است که مشیری نیز تعاریف زبان‌شناختی و دستوری سنتی را با هم خلط و در بسیاری از موارد، مثال‌های نادرست استفاده کرده است؛ برای نمونه در بخش تابع و متبوع معنی‌دار، زمانی که به متضادها می‌پردازد، مثال «نام و ننگ» را می‌آورد، درحالی‌که این مورد نمونه‌ای از جفت‌های واگشت‌ناپذیر^۳ و به معنی آبرو، حیثیت و اعتبار است (دهخدا، ۱۳۸۵: ۲۹۴۶) و «نام و ننگ آوردن» یعنی کسب اعتبار کردن، پس ننگ در این مورد نمی‌تواند متضاد با نام باشد. ننگ در اینجا به معنی شهرت، آوازه، عزت و اعتبار است (همان: ۳۰۴۹).

طباطبایی (۱۳۸۴) اتباع را از حیث ساخت واژگانی مورد بررسی قرار داده است و اشاره‌ای به ویژگی‌های معنایی این دسته از کلمات نمی‌کند.

شقاقی بیان می‌کند که بسیاری از واژه‌های زبان فارسی با فرایند تکرار ساخته می‌شوند و کلمه مکرر مفاهیمی چون شدت، تأکید، افزایش، تداوم، انبوهی، بی‌شماری و جنس

یا قسم را می‌رساند (۱۳۸۶: ۹۹-۱۰۳). در ادامه، وی انواع تکرار را برمی‌شمارد. او معتقد است که به طور کلی تکرار یا کامل است یا ناقص. تکرار کامل خود به دو گروه تقسیم می‌شود؛ کامل افزوده (میانی و پایانی) و کامل نافزوده. وی واژه‌های مکرر کامل افزوده‌ای را که با استفاده از بیناوند یا پسوند اشتقاقی و تکرار کامل پایه ساخته می‌شوند؛ «مکرر مشتق» می‌نامد. تکرار ناقص را نیز به دو گروه پیشوندی و پسوندی تقسیم می‌کند. به عقیده وی فرایند تکرار ناقص پسوندی بسیار زیاست و پربسامدترین گونه آن با اضافه کردن پسوندی هموزن کلمه پایه ساخته می‌شود که فقط همخوان آغازی با کلمه پایه متفاوت است. او همچنین به کلمات مکرر ناقصی مانند «/خم و تخم، «قلمبه سلمبه» و «جلز و ولز» اشاره می‌کند که ساخت واژگانی شده دارند و الگوی ساختاری آن‌ها دیگر به کار نمی‌رود.

راسخ‌مهند نیز به ویژگی‌های معنایی فرایند تکرار از حیث رده‌شناختی در فارسی پرداخته است. وی نمونه‌هایی از اتباع را در بحث خود گنجانده و آن‌ها را نوعی تکرار به‌شمار آورده است. او در این مقاله براساس دیدگاه موراوچیک^۴ (۱۹۷۸)، رژیه^۵ (۱۹۹۸) و کاجیتانی^۶ (۲۰۰۵)، معنای تکرار (اتباع/ دوگان‌سازی) را در چهار طبقه افزایش کمیّت^۷ (دک و دهن، گندمند، خاک و خل)، کاهش کمیّت^۸، افزایش شدّت^۹ (پاره‌پوره، چرب و چیل، غلط‌غلو، پیرپاتال) و کاهش شدّت^{۱۰} مورد مطالعه قرار داده است. این معانی در واقع تغییراتی هستند که تکرار در معنای پایه اضافه می‌کند (راسخ‌مهند، ۱۳۸۸: ۶۵-۷۳).

غنی‌آبادی و همکارانش نیز به مقوله اتباع به عنوان یکی از انواع مختلف تکرار در زبان فارسی پرداخته‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که این موارد، فرضیه مضاعف‌سازی ساختواژی^{۱۱} ارائه شده از سوی اینکلاس و زول^{۱۲} (2005 & 2000) را تأیید می‌کنند (Ghaniabadi & Ghomeshi & Sadat-Tehrani, 2006: 57-84). این تئوری بیان می‌کند که تکرار، حالت ساختواژی دارد، نه کپی کردن واجی؛ به عبارت دیگر، در تکرار بحث معنایی مطرح است، نه تکرار و یکسان بودن واج‌ها. در واقع واحدهای به‌کاررفته در تکرار، واحدها و سازه‌های ساختواژی هستند که به صورت مستقل عمل می‌کنند. این سه نوع تکرار عبارت‌اند از:

- 1- echo reduplication (ER)
- 2- intensive reduplication (IR)
- 3- indifference reduplication (IKR)

گروه اول (ER) که همان اتباع موردنظر ما می‌باشد) در فارسی در برگیرنده کلمات مرکبی



است که از اسم، صفت و قید (زمان و مکان) ساخته می‌شوند. در اینجا حرف اول کلمه پایه با /m/ یا /p/ جایگزین می‌شود؛ مانند کتاب متاب، میوه پیوه. معنی این نوع تکرار به شکل X و امثال آن یا X و چیزهای مربوط به آن است. آن‌ها معتقدند پنج نوع کلمه مرکب در فارسی وجود دارد که از نظر معنایی به این گروه شبیه هستند. این کلمات عبارت‌اند از:

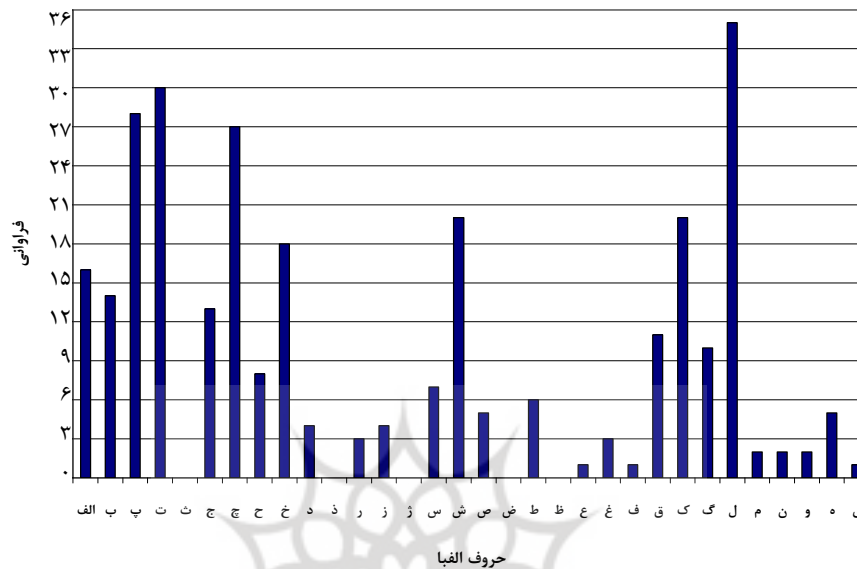
synonym compound
co-compound
imitative co-compound
numerical compound
associative compound

نمونه‌های این کلمات به ترتیب عبارت‌اند از «پیچ و تاب»، «آب و جارو»، «چرب و چیلی»، «پنج شیش جلد کتاب» و «آقای سعیدی اینا» که به لحاظ کارکرد (یعنی مقوله‌سازی^۳) با اتباع مشترک هستند، ولی در بحث فعلی ما که در باب ساخت اتباعی است، نمی‌گنجد. غنی‌آبادی همچنین به بررسی مقوله تکرار در زبان فارسی در چارچوب «نظریه بهینگی» می‌پردازد و بیان می‌کند که در برخی موارد، این نظریه نمی‌تواند به‌درستی این ساخت‌ها را توضیح دهد (Ghaniabadi & Ghomeshi & Sadat-Tehrani, 2006:57-84).

۶. تحلیل داده‌ها

در این قسمت و در ابتدای امر یک تحلیل کمی از داده‌ها ارائه می‌کنیم. در شکل ۱ فراوانی کلماتی که ساخت اتباع به آن‌ها نسبت داده شده است، به تفکیک حروف نشان داده شده است؛ به عبارت دیگر تعداد مدخل‌هایی که برای آن‌ها ساختمان اتباع در نظر گرفته شده است (برای هر یک از حروف الفبا) در این نمودار نشان داده شده است. این نمودار علاوه بر اینکه فراوانی واژه‌هایی را که در لغت‌نامه متوسط دهخدا با ساخت اتباع معرفی شده‌اند، مشخص می‌کند، نشان می‌دهد که حرف آغازین واژه پایه می‌تواند بر انتخاب ساخت اتباع تاثیر داشته باشد؛ به عبارت دیگر، بعضی از حروف تمایل بیشتری به چنین ساختی از خود نشان می‌دهند؛ مثل:

آشغال‌پاشغال، اخم و تخم، برق و بورق، پاره‌پوره، ترگل‌ورگل، جارو پارو، چاخان‌پاخان، خبرمیر، قرض و قوله، ژولیده‌پولیده، شلخته‌پلخته، ژیکول‌بیگول، لباس‌مباس، هارت و پورت، شیک و پیک و امثال آن.



نمودار ۱ فراوانی داده‌ها با ساخت اتباع در لغت‌نامه متوسط دهخدا

در نمودار ۱ می‌بینیم که بیشترین ساخت اتباع برای کلماتی معرفی شده است که با حرف «ل» آغاز شده‌اند و کلماتی که با حروف «ت»، «ب»، «چ» و «ش» شروع می‌شوند، در رتبه‌های بعدی قرار دارند. در بعضی از حروف مانند «ث»، «د»، «ز»، «ض» و «ظ» ساخت اتباع دیده نمی‌شود. در تحلیل این نمودار باید دو نکته را در نظر گرفت؛ اول اینکه داده‌های مورد مطالعه، تنها بخشی از مجموع کلماتی است که در زبان فارسی وجود دارند و در بسیاری از موارد، صورت‌های مربوط به تکرار (با ساخت اتباع) در لغت‌نامه مورد بررسی، ارائه نشده است. نکته مهم‌تر این است که در همین لغت‌نامه، مدخل‌های واژگانی‌ای که جزء اتباع محسوب شده‌اند در برخی موارد با یکدیگر تناقض دارند و گاه از دیدگاه زبان‌شناسی نمی‌توان آن‌ها را اتباع در نظر گرفت. مهم‌ترین دلیل این مسئله، اختلاف نظر در تعریف اتباع از دیدگاه زبان‌شناسان و دست‌نویسان سنتی است. دست‌نویسان سنتی برای اتباع انواع مختلفی را برمی‌شمارند که یکی از آن‌ها «اتباع مهمل» است. اما همان‌طور که در تعاریف زبان‌شناختی اتباع دیده می‌شود، یک بخش از این کلمات باید بی‌معنی (مهمل) باشد یا در معنایی نامرتب با

پایه خود ظاهر شود. در واقع از دیدگاه زبان‌شناسی و از دید مباحث ساختواژی، اصطلاح اتباع مفهوم مهمل را نیز دربر می‌گیرد، لذا می‌توان لفظ مهمل، در اصطلاح «اتباع مهمل» را که دست‌نویسان سنتی به‌کار می‌برند، نوعی حشو تلقی کرد. جدول ۱ نمونه‌هایی از کلماتی را نشان می‌دهد که در لغت‌نامه دهخدا برای آن‌ها ساخت اتباع در نظر گرفته شده است، ولی بر اساس تعاریف زبان‌شناختی، نمی‌توان آن‌ها را اتباع در نظر گرفت.

جدول ۱ نمونه‌ای از کلماتی که در لغت‌نامه دهخدا با ساخت اتباع معرفی شده‌اند

کلمه	معنی	معنی جزء اول (منبع)	معنی جزء دوم (منبع)
آل و تبار (۵۵)	اعقاب و احفاد	خاندان، عشیره، اولاد (۵۳)	نسل، دودمان، خاندان (۶۸۷)
ادا و اطوار (۱۰۶)	حرکات همراه با ناز و کرشمه	غمزه، عشوه، ناز (۱۰۵)	حرکات همراه با ناز و کرشمه (۱۷۶)
باد و بفش (۳۰۹)	شکوه و جلال	شکوه، ابهت، اهمیت (۲۹۸)	عظمت، شکوه، کر و فر (۴۴۷)
باد و دم (۳۰۹)	غرور و تکبر	نخوت، تکبر، غرور (۲۹۸)	کبر، غرور، تکبر (۱۳۴۱)
باد و بوش (۳۰۹)	غرور و تکبر	نخوت، تکبر، غرور (۲۹۸)	کر و فر، خودنمایی (۴۷۷)
پیچ و تاب (۶۳۳)	خم و شکن	خم، تا، شکن، گرد (۶۳۱)	پیچ و شکن (۶۶۸)
پیچ و خم (۶۳۳)	چین و شکن	خم، تا، شکن، گردش (۶۳۱)	پیچ، شکن، تاب (۱۱۵۸)
تنگ و تاریک (۷۹۴)	بی‌وسعت و بی‌روشنایی	کم‌وسعت، باریک (۷۹۱)	تار، تیره، مقابل روشن (۶۷۶)
تن و توش (۷۹۴)	بدن و توانایی و قدرت	بدن، جثه (۷۸۲)	توانایی، قدرت، بدن، جثه (۸۰۶)
چین و چروک (۹۹۱)	چین و شکن	شکن، پیچ، تاب (۹۹۰)	چروک، چین، تاخوردگی (۱۸۲۹)
خنگ و لوک (۱۱۶۶)	عاجز و کودن	دیرفهم، خرف (۱۱۶۵)	عاجز، زیون (۲۵۲۷)
غر و غمزه (۲۰۵۱)	جنبانیدن بدن از روی ناز توأم با اشاره چشم و ابرو	جنبانیدن بدن از روی ناز (۲۰۴۶)	چشم و مژه برهم زدن از روی ناز (۲۰۶۶)
قرص و قایم (۲۱۷۲)	محکم و استوار	محکم و استوار (۲۱۷۲)	سخت، محکم (۲۱۶۳)
کت و کول (۲۲۴۶)	دوش	شانه، دوش (۲۲۴۲)	دوش، شانه، کتف (۲۳۶۷)

در این کلمات همان‌طور که می‌بینیم هر دو جزء معنی‌دار هستند. البته باید توجه داشت که همان‌گونه که کلباسی (۱۳۵۸) بیان می‌کند نیازی نیست که در ساخت اتباع یکی از اجزاء حتماً بی‌معنی باشد، هر دو جزء می‌توانند معنی‌دار باشند، اما در این صورت معنای یکی از آن‌ها باید با معنای دیگری نامتناسب باشد. برای نمونه در ترکیبات زیر نیز جزء دوم معنی‌دار است، اما هیچ‌یک از معنای آن‌ها ربطی به معنی کلمه اول ندارند: تیز و بُز، گل و شُل، درب و داغون، مال و منال، پَر و پاچه، سوت و کور، لفت و لعاب، چاق و چله، قرار و مدار و آس و لاش. اما همان‌طور که در جدول ۱ می‌بینیم، نه‌تنها هر دو جزء، معنی‌دار است بلکه معنی هر دو بخش مرتبط با یکدیگر است؛ لذا در اتباع بودن آن‌ها می‌توان تردید کرد. این موارد را می‌توان ترکیباتی عطفی در نظر گرفت که به واسطه هم‌معنایی شکل گرفته‌اند. این موارد را سازه‌های عطفی دارای نظم ثابت^{۱۴} صورت‌های منجمد^{۱۵}، جفت‌های دوتایی^{۱۶}، همپایه‌های دارای نظم ثابت^{۱۷}، و یا جفت‌های واگشت‌ناپذیر^{۱۸} می‌نامند که مقولاتی جدا از اتباعند. مالکیل^{۱۹} این ترکیبات را این‌گونه معرفی می‌کند: «توالی دو واژه که به یک طبقه واژگانی تعلق دارند و از نظر روابط سلسله‌مراتب نحوی معادلند و با یک عامل ارتباطی به هم وصل می‌شوند» (Malkiel, 1959: 113).

بونین و لوی^{۲۰} نیز شرط اساسی برای عطفی بودن یک ترکیب را واگشت‌ناپذیر بودن آن می‌دانند و بیان می‌کنند که این ترکیبات همواره به شکلی ثابت ظاهر می‌شوند (Bunin & Levy, 2006: 235). برای نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: صحیح و سالم، تیریک و تهنیت، آرام و قرار، آزار و اذیت، اسباب (و) اثاثیه، اسم و رسم، اصل و نسب، اصلاً و ابداً، اعوان و انصار، امن و امان، انس و الفت، ایل و تبار، انواع و اقسام، ارازل و اوباش، ابزار و یراق، نیست و نابود، ناز و ادا، منظم و مرتب، آباء و اجداد، لوس و نتر، غم و غصه، ضرر و زیان، عاطل و باطل، خس و خاشاک، شرم و حیا، شاد و شنگول، ریخت و قیافه، رحم و مروت، داد و هوار، خشم و انزجار، خار و خَس، چوب و چماق، گرد و غبار، گرد و قلبه، گشت و گذار، معنا و مفهوم، مفت و مجانی، مرگ و میر، مست و مَلَنگ، نَشو و نما، مهر و محبت، نظم و نَسَق، باغ و بوستان، بخت و اقبال، باعث و بانی، بال و پر، پشت و پناه، پند و اندرز، تعریف و تمجید، جار و جنجال، جاه و مقام، حال و هوا، حرص و جوش، حجب و حیا، حاضر و آماده، حرص و طمع، حی و حاضر، خسته و کوفته، خواهش (و) تمنا، دار و درخت، آه و ناله، جرم و جنایت، لخت و عور، چَم و خَم، نصفه (و) نیمه، نظم و ترتیب، مات و مبهوت، بیخود و بی‌جهت، جیره و مواجب، رک و پوست‌کنده.

با توجه به مثال‌های مذکور به‌خوبی می‌توان ساخت اتباعی ذکرشده برای موارد موجود

در جدول ۱ را رد کرد. حتی اگر این موارد را اتباع در نظر بگیریم باز هم تناقضات و ناهماهنگی‌هایی در اینجا می‌بینیم. برای نمونه در این صورت کلماتی مانند «غم و غصه» (دهخدا، ۱۳۸۵: ۲۰۶۷)، «غیظ و غضب» (همان: ۲۰۷۶)، «عاطل و باطل» (همان: ۱۹۶۶) و «جر و جوی» (همان: ۸۷۶) را نیز باید اتباع در نظر گرفت، درحالی‌که چنین امری صورت نگرفته است. ناکاری نیز این نمونه‌ها را اتباع می‌خواند و بیان می‌کند که چون هر دو جزء، معنی روشنی دارند و از طرفی با هم مترادف‌اند، پس یکی از آن‌ها در حکم مهمل است (۱۳۸۱: ۱۳). به نظر می‌رسد چنین حکمی نادرست است، زیرا با توجه به تعریفی که در فرهنگ‌های لغات از جمله لغت‌نامه دهخدا آمده است، مهمل لفظی است که معنی ندارد و به عبارتی، برای آن معنی معینی وضع نشده است (دهخدا، ۱۳۸۵: ۲۸۷۶). بنابراین در نظر گرفتن ساخت اتباع برای این نمونه‌ها، متناقض با تعریف زبان‌شناختی آن است.

از دیگر ایرادات وارد بر این لغت‌نامه این است که در ارائه مطالب، یکدستی و هماهنگی لازم دیده نمی‌شود؛ به عبارت دیگر، در مواردی چند، با واژه‌هایی که دارای ساختار و معنی یکسانی هستند به شیوه‌ای متفاوت رفتار شده‌است. برای مثال کلمات «چند و چون» (ص ۹۶۷) و «تر و چست» (ص ۷۳۳) اتباع در نظر گرفته شده‌اند، اما کلمات «کم و کیف» (ص ۲۲۳۴) و «تر و فرز» (ص ۷۳۳) که همان ساختار و معنی را دارند، اتباع محسوب نشده‌اند.

علاوه بر نمونه‌های ذکر شده، موارد دیگری نیز وجود دارد که با وجود اتفاق نظر دست‌نویسان سنتی و زبان‌شناسان بر اتباع بودن آن‌ها، باز هم در اینجا به عنوان اتباع مطرح نشده‌اند که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: «راست و ریس» (ص ۱۴۳۳)، «ریزه میزه» (ص ۱۵۳۵)، «زرت و پرت» (ص ۱۵۶۸)، «زلم زیمبو» (ص ۱۵۷۸)، «خنزر پنزر» (ص ۱۱۶۵)، «در و دهاتی» (ص ۱۲۷۶)، «شل مشلی» (ص ۱۸۳۴)، و «شندر پندر» (ص ۱۸۴۴). از دیگر ایرادات وارد به این لغت‌نامه در رابطه با موضوع اتباع، این است که در بعضی موارد به تفاوت کلمات همنام^{۲۱} (هم‌آوا - هم‌نویسه) توجهی نشده است و آن‌ها یکی تلقی شده‌اند. برای نمونه می‌توان به موارد جدول ۲ اشاره کرد:

جدول ۲ ترکیباتی با عناصر همنام

کلمه	معنی	معنی جزء اول
آل و آجیل (۵۵)	آجیل و امثال آن	بی‌معنی
آل و اوضاع (۵۵)	فزون‌ها	بی‌معنی
آل و تبار (۵۵)	اعقاب	خاندان، اهل بیت (۵۳)

همان‌طور که می‌بینیم، در دو نمونه اول، جزء اول بی‌معنی است و کلمات حاصل را می‌توان اتباع در نظر گرفت، اما در مورد سوم، جزء اول معنی‌دار است و در حکم مترادف با جزء دوم عمل می‌کند. پس این کلمه را نمی‌توان اتباع در نظر گرفت. ذکر این تفاوت‌ها ضروری به نظر می‌رسد، زیرا این مسئله روند یادگیری را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و مشکلاتی را به‌وجود می‌آورد.

یکی دیگر از بی‌دقتی‌های صورت‌گرفته این است که در بعضی موارد با کلماتی که جای دو جزء آن‌ها عوض شده است، اما معنی و ساختار آن‌ها تغییری نکرده، به شیوه‌ای متفاوت برخورد شده است؛ از جمله «واز و ولنگ» (همان: ۳۱۱۳) و «ولنگ و واز» (همان: ۳۱۴۳). هر دو کلمه مجازاً به معنی «بی‌بندوبار و شلخته» و دارای ساخت اتباع هستند؛ اما تنها برای مورد دوم ساخت اتباع در نظر گرفته شده است. متأسفانه در این لغت‌نامه اشکالاتی از این قبیل به وفور دیده می‌شود که امکان ارائه کامل آن‌ها در این مقاله ممکن نیست.

با توجه به تعاریف و نمونه‌های ذکرشده، سؤالی که ممکن است در نهایت به ذهن هر مخاطبی خطور کند این است که آیا می‌توان برای همه واژه‌های زبان فارسی، صورت اتباعی در نظر گرفت؟

بدون تردید پاسخ این سؤال منفی است. اما به طور مشخص می‌توان به پنج دسته از کلماتی اشاره کرد که جفت اتباعی ندارند. این موارد عبارت‌اند از:

۱. اصولاً اسامی معنا، ساخت اتباعی ندارند و اتباع برای اسامی ذات تعریف می‌شود؛
 ۲. واژگانی که مصداق واحد دارند، لذا نمی‌توان برایشان مقوله‌سازی کرد؛ مانند خورشید، پدر، قرآن، خدا؛
 ۳. واژگانی که مصادیق مختلف دارند، اما حاوی ویژگی‌های ارزشی یا مذهبی هستند؛ مانند پیامبر، امام، آیه، مؤمن؛
 ۴. واژه‌هایی که جفت اتباعی آن‌ها صورتی غیرمؤدبانه یا تابو را پدید آورد؛ مانند چمدان، شیرینی، قمه و امثال آن؛
 ۵. کلماتی که صورت اتباعی آن‌ها معنی‌دار هستند نیز بهتر است در ساخت اتباعی به‌کار نروند؛ مانند پیله، چاه، درد، خوردنی، شاهی (نام سبزی)، گوش، بیوه، وسایل، پوشک، سواد، سنگ و جفت‌های کمینه‌اش مانند لنگ، تنگ و رنگ.
- علاوه بر پنج دسته ذکر شده می‌توان به مواردی اشاره کرد که تابعی برای آن‌ها به‌کار نرفته است؛ مانند «سر»، «چشم» و «پا» که دلیل این امر مشخص نیست.

۷. نتیجه‌گیری

اتباع یکی از زیرمجموعه‌های بحث ساختواژی تکرار است که بسامد کاربرد آن در زبان فارسی بسیار زیاد است. نتایج حاصل از بررسی داده‌های موجود نشان می‌دهد که اولاً نمی‌توان برای همه واژه‌های زبان فارسی صورت اتباعی در نظر گرفت و ثانیاً گرایش حروف متفاوت به سوی این فرایند با یکدیگر فرق دارد. بیشترین ساخت اتباع برای کلماتی معرفی شده است که با حرف «ل» آغاز شده‌اند و کلماتی که با حروف «ت»، «ب»، «چ» و «ش» شروع می‌شوند، در رتبه‌های بعدی قرار دارند. در بعضی از حروف نیز مانند «ث»، «ض» و «ظ» ساخت اتباع دیده نمی‌شود. در بررسی واژه‌های مورد مطالعه در لغت‌نامه دهخدا که برای آن‌ها ساخت اتباع در نظر گرفته شده است، آشکار شد که به علت نادیده گرفتن ماهیت واقعی این کلمات در زبان فارسی و خلط کردن مفاهیم دستور سنتی با مفاهیم زبان‌شناختی، در مورد نوع مقوله واژگانی آن‌ها، ابهامات و تناقضاتی وجود دارد و این موضوع می‌تواند مشکل‌آفرین باشد؛ برای نمونه در بسیاری از موارد به اشتباه، برای جفت‌های واگشت‌ناپذیر، ساخت اتباع در نظر گرفته شده است. به نظر می‌رسد اولین اقدام در راستای حل این معضل، جدا کردن مفاهیم دستور سنتی و تجویزی از مفاهیم توصیفی زبان‌شناختی است. بنابراین پیشنهاد می‌شود که محققان در مورد تعیین مقوله واژگانی این کلمات تجدیدنظر و به ملاک‌های زبان‌شناختی توجه کنند. این امر می‌تواند بسیاری از مشکلات و ابهامات پیرامون این دسته از واژه‌های زبان فارسی را برطرف کند.

۸. پی‌نوشت‌ها

1. pre- reduplication
2. post- reduplication
3. irreversible binominals
4. Moravcsic
5. Regier
6. Kajitani
7. augmentation
8. diminution
9. intensification
10. attenuation
11. morphological doubling theory
12. Inkelas & Zoll
13. categorization

14. fixed order conjunction
15. freezes
16. binary pairs
17. fixed order coordinates
18. irreversible binominals
19. Malkiel
20. Bunin & Levy
21. homonym

۹. منابع

- انوری، حسن و حسن احمدی‌گیوی. (۱۳۷۰). *دستور زبان فارسی*. تهران: فاطمی.
- خلف تبریزی، محمدحسین. (۱۳۷۶). *برهان قاطع*. تصحیح دکتر محمد معین. چ ۶. تهران: امیرکبیر.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۸۵). *فرهنگ متوسط دهخدا*. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ذاکری، مصطفی. (۱۳۸۱). *اتباع و مهملات در زبان فارسی*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- راسخ‌مهند، محمد. (۱۳۸۸). «بررسی معنایی تکرار در زبان فارسی». *زبان‌شناسی*. ش ۱. صص ۶۵-۷۳.
- سبزعلی، روزا. (۱۳۷۹). *بررسی ساختمان اتباع در زبان فارسی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی. دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی.
- شریعت، محمدجواد. (۱۳۶۶). *دستور زبان فارسی*. تهران: اساطیر.
- شقاقی، ویدا. (۱۳۸۶). *مبانی صرف*. تهران: سمت.
- صادقی، علی‌اشرف. (۱۳۵۸). *دستور برای سال چهارم فرهنگ و ادب*. تهران: سازمان کتاب‌های درسی ایران.
- صفوی، کوروش. (۱۳۵۸). *آزادی و بند در واژگان غیربسیط زبان فارسی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران.
- طباطبایی، علاءالدین. (۱۳۸۴). «اتباع». اسماعیل سعادت (گردآورنده). *دانشنامه زبان و ادب*



- فارسی. ج ۱. تهران. فرهنگستان زبان و ادب فارسی. صص ۲۰۳-۲۰۵.
- کریمی‌دوستان، غلامحسین. (۱۳۸۶). «اسامی و صفات گزاره‌ای در زبان فارسی». مجله دستور. ش ۳. صص ۱۸۷-۲۰۲.
 - کلباسی، ایران. (۱۳۵۸). «ساخت آوایی اتباع در زبان فارسی». مجموعه مقالات هشتمین کنگره تحقیقات ایرانی. دفتر دوم. تهران: فرهنگستان ادب و هنر ایران. صص ۷۲-۶۳.
 - مشکور، محمدجواد. (۱۳۴۹). *دستورنامه در صرف و نحو زبان فارسی*. تهران: شرق.
 - مشیری، مهشید. (۱۳۷۹). *فرهنگ اتباع و اتباع‌سازی در زبان فارسی*. تهران: آگاهان ایده.
 - Bunin, Sh., & B. R. Levy. (2006). "The Chicken or the Egg? A Probabilistic Analysis of English Binominals". *Language*. 2: pp. 233-278.
 - Haspelmath, M. (2002). *Understanding Morphology*. London: Arnold.
 - Inkelas, S. & C. Zoll. (2005). *Reduplication*. Cambridge: Cambridge University Press.
 - Ghaniabadi, S. (2008). "Optionality and variation: a stochastic OT analysis: of M/p-echo reduplication in Colloquial Persian". In Simin Karimi, Donald Stilo and Vida Samiian (eds.). *Aspects of Iranian Linguistics*. Newcastle: Cambridge Scholars Publishing. pp. 57-84.
 - Ghaniabadi, S.; J. Ghomeshi & N. Sadat-Tehrani. (2006). "Reduplication in Persian: a morphological doubling approach". *annual conference of the Canadian Linguistic Association*.
 - Malkiel, Y. (1959). "Studies in irreversible binominals". *Lingua*. 8: 113-60.